بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 18 اسفند 1395.

خب یک سری نکاتی در مورد بحث های سابق در تکمیلشان عرض کنم بعد برویم به، ما در مورد رابطه روایت اسحاق بن عمار و روایت هایی که در مورد اخوه امّی و اخوات امّی قائل به عدم ارث شده بود، عرض می کردیم که این دو تا جمع عرفی ندارد. می خواستیم بگوییم که این روایت نص یا صریح است که تمام ورثه ارث می برند و ظهور آن ارث همه ورثه را شامل می شود. دیروز یکی از دوستان مطرح می کردند که این نتیجه گیری که بود بر این اساس بود که روایت اسحاق بن عمّار را ما اینگونه معنا می کردیم، اذا قبلت دیه العمد فصارت مالا فهو میراث کسائر الاموال. اینجوری معنا می کردیم که در واقع ناظر به این جهت هست که دیه مثل قصاص نیست که به بعضی از ورثه اختصاص داشته باشد. دیه مال همه ورثه است. در واقع تأکید روایت بر نفی اختصاص داشتن دیه به بعضی از ورثه دون البعض هست. این خب ظهورش در اینکه اخوه و اخوات امی هم از دیه ارث می برند را خیلی قوی می کند کأنه نص یا کالنص می کند. ولی اگر ما در توضیح این روایت به بیانی که در مفتاح الکرامه دیروز نقل کردم قائل بشویم. در مفتاح الکرامه فرموده بودند چون مالی که برای میّت بعد از مرگش حاصل می شود، آن مال صرف خیرات میّت می شود. به ورثه نمی رسد. این مثل جایی که شخصی سرش را قطع کرده باشند بعد از مردن آن دیه قطع رأس یصرف فی وجوه برّ المیّت و به ورثه نمی رسد. این روایت می خواهد بگوید که این دیه ولو بعد از مرگ میّت هست ولی در وجوه برّ میّت صرف نمی شود و به ورثه می رسد. خب اگر این بیان را داشته باشیم تأکید روایت بر این نیست که همه ورثه ارث می برند. اصل میراث بودن را می خواهد ثابت کند نه شامل بودن نسبت به همه. توسعه نسبت به جمیع ورثه را ناظر به آن جهتش نیست. بنابر این ممکن است بین این روایت و روایت دیگر جمع کنیم کل آن بحث هایی که ما سابق بر این اساس این اشکالی بود که دیروز بعضی از دوستان مطرح می کردند. در مورد این اشکال دو سه تا نکته قابل ذکر هست. یک نکته

سؤال:

پاسخ: اشکال این است که بنا بر این معنای دیگر، معنای دیگر آن بحث تغییر می کند باید آن بحث را عوض کنیم و امثال اینها. مدل دیگر باید بحث کنیم. کل بحث ها را باید سبکش را تغییر دهیم. در مورد این اشکال دو سه تا نکته به طور کلی عرض می کنم. یک مطلب اینکه به نظر می رسد که این اشکال این مبنا را هم ما بپذریم این روایت فقط تعبیر نمی کند فهی میراثٌ. یک تکمیلی هم دارد. فهی میراث کسائر الاموال. این کسائر الاموال ظهور این روایت را در اینکه ناظر به این است که کیفیت ارث آن هم مانند کیفیت سایر اموال هست قوی می کند. و البته نمی خواهیم بگوییم مثل وجه قبلی که اصلا ناظر به این جهت هست و تقریب نص طوری هست ولی ظهورش خیلی قوی شده و ممکن است ما بگوییم که با قوت ظهور باز نشود بین این روایت و روایتی که اخوه امی و اخوات امی را از ارث دیه محروم می کند جمع شود. این یک نکته و نکته دوم اصل این مطلب ما در جلسه قبل این بیان صاحب مفتاح الکرامه را خواستیم بگوییم که شاید بهتر باشد از بیانی که ما عرض می کردیم. ولی یک مقداری که تأمل کردم به نظرم رسید که شاید همان بیانی که ما عرض می کردیم درست تر باشد. ببینید تعبیر روایت را ببینید روایت می گوید که وقتی که دیه عمد به جای قصاص قبول شد فصارت مالا تبدیل به مال شد این میراث است. این تبدیل به مال شد مراد از مال چیست اینجا؟ مراد از مال اینجا در مقابل حق قصاص هست. حق قصاص حق هست بعد می گوید که تبدیل به مال شد. تأکیدی که در این روایت دارد به این است که مال شده است. اگر قرار بود به آن نکته ای که صاحب مفتاح الکرامه می فرمایند تأکید باشد، باید تأکید روی این می بود که بعد از حیات کأنه به چیز بشود مال بودن اینجا خصوصیت ندارد. چون نه آن چیزی را که اصل حق قصاص و امثال اینها فرقی ندارد این حق قصاص با مال در اینکه هر دو اینها عنوان ما ترک که به آن صدق نمی کند. از جهت ما ترک بودن چه حق قصاص باشد چه دیه باشد هیچ کدامشان عنوان ما ترک که بر آن صدق نمی کند. هر دو اینها از آن ادله اولیه ارث و احکام ارث خارج است. چون عنوان ما ترک یعنی آن چیزی که ملک میّت بوده است و بعد از مرگ او می خواهد در وصیّت و دیون و ورثه تقسیم شود به آن ترتیبی که وجود دارد. پس بنابر این اینکه دارد تأکید می کند که فصارت مالا. این صارت مالا چه خصوصیتی دارد؟ این پیدا است که تکیه روایت به این است که وقتی تبدیل به مال شد کأنه این حکم مال قبل از مال نیست. حکمی است که مال بودن در آن دخالت دارد. این ناظر به همان جهتی می تواند باشد که ظاهرا ناظر به همان جهتی بود که ما عرض کردیم می خواهد بگوید که حق قصاص که به همه ورثه نمی رسد دیه مثل حق قصاص نیست که به همه ورثه نرسد. دیه به همه ورثه می رسد. آن بیان صاحب مفتاح الکرامه با لحن روایت خیلی سازگار نیست.

سؤال:

پاسخ: بعد الموت مثلا امثال اینها. فهی میراثٌ و ان کانت صارت مالا بعدا، امثال اینها به بعدیت آن تکیه کنند نه به مال شدنش تکیه کنند. این روایت روی مال شدنش تکیه می کند و این به نظر می رسد که

سؤال:

پاسخ: نه آن جهتش را نمی گویم بحث من این است که بحث من آن نکته قضیه است که تفاوتی ندارد بین حق قصاص و دیه. در آن نکته ای که صاحب مفتاح الکرامه می گوید این بحثی که این روایت دارد می گوید الآن که قبول شده است کأنه این حکم دارد می آید. آن نکته ایشان به این ربطی ندارد. به یک نکته کلی

سؤال:

پاسخ: آن هم باشد. بین اینکه حق قصاص باشد یا دیه باشد این لحن روایت این است که کأنه این چون قبول کرده اند چون از حق قصاص بودن تبدیل به دیه شده است تبدیل به مال یا ملک شده است حالا هر چه آن را تعبیر کنید می شود میراث بلکه آن نکته ای که ایشان تکیه دارد این چیزها در آن نیست. این لحن با لحن نکته ای که ایشان به آن می خواهد تکیه کند خیلی مناسب نیست. این هم دو نکته. نکته سومی که اینجا هست این است که آیا بین این دو وجهی که ما ذکر کردیم یک وجهی که ما عرض کردیم و وجهی که صاحب مفتاح الکرامه فرمودند آیا اینها تغایر هست یا اینکه هر دو وجه این روایت بگوییم ناظر به هر دو وجه باشد. فقط ناظر به یک جهت خاص نباشد. من فکر می کنم که مانعی ندارد که، حالا منهای آن جهات خاصی که عرض کردم که ظاهرش این است که به آن عرض ما ناظر باشد، اگر نگوییم تنها ناظر به این عرض باشد اینکه به هر دو جهت نظارت داشته باشد و بخواهد بگوید آن نکاتی که این شبهاتی که اینجا هست این شبهات را اینجا مطرح نکند حالا چه شبهه ای که چون این بعد از مرگ به انسان رسیده است آن شبهه یا این شبهه ای که چون این بدل قصاص است قصاص که مال همه افراد نیست این هم مال همه افراد نیست به هر دو جهت ناظر باشد. اگر به هر دو جهت هم بتوانیم بگوییم که ظهور در هر دو جهت دارد به نظرم نه ثبوتا نه اثباتا مشکل خاصی ندارد که قائل شویم که به هر دو جهت نظارت دارد. اگر بتوانیم این را بپذیریم باز هم همان عرایض سابق ما تکرار می شود چون در واقع باز تأکید بر این جهت دارد که آن شبهاتی که وجود دارد اینجا نمی آید. دو شبهه اینجا هست. یک شبهه اینکه این چون بعد از مرگ هست نباید به ورثه برسد می گوید که این شبهه را نکنید به ورثه می رسد از طرف دیگر نگویید هم به بعضی از ورثه می رسد به بعضی دیگر نمی رسد نه به همه ورثه می رسد. این هم باشد باز جمع نمی شود کرد بین این روایت و روایت هایی که اخوه و اخوات امی را محروم از ارث کرده است. نکته چهارمی که اینجا وجود دارد این است که حالا آن نکته به این بحث خیلی مربوط نیست آن بحث این است که این روایت اسحاق بن عمار روایتی هست که از امام صادق علیه السلام وارد شده است. در زمان امام صادق علیه السلام یک بحثی از زمان حضرت امیر صلوات الله علیه وجود داشته است در مورد محروم شدن اخوه و اخوات امی. روایاتی هم در این زمینه وارد شده است که

لقد ظلم من منع اخوه من الام من الدیه

یک چیزهایی از حضرت علی نقل کرده اند و امثال اینها. در همان زمان ها هم این بحث بحث جدی مطرح است بعضی ها می گویند که اخوه امی از ارث محروم است که من در بحث اینکه مخالفت عامه آن روایت هایش را آوردم نقل قول هایش را آوردم یک نقل قول قدیمی در میان عامه بوده است که اخوه امی ارث نمی برند که بعد آن نفی شده است و امثال اینها و یک کالاجماعی در زمان امام صادق علیه السلام بر اینکه اخوه امی هم ارث از دیه می برند واقع شده است. ممکن است بگوییم با توجه به این بحث هایی که از قبل از زمان امام صادق علیه السلام وارد شده است و اینکه این روایت از امام صادق وارد شده است بگوییم ظهور این روایت در اینکه می خواهد اصلا تصریح کند که اخوه امی ارث می برند این را تقویت می کند با توجه به اینکه این روایت از امام صادق وارد شده است خب ان قلت که این روایت ولو از امام صادق وارد شده است ولی امام صادق از پیغمبر دارند نقل می کنند. اسحاق بن عمار عن جعفر بن محمد قال قال رسول الله اذا قبلت دیه العمد فصارت مالا فهی میراث کسائر الاموال. از پیغمبر نقل می کند. زمان پیغمبر که این بحث ها نیست. این بحث ها زمان امام صادق مطرح بوده است. پاسخ این مطلب این است که نقل امام صادق علیه السلام قول پیغمبر را بدون اینکه هیچ تعلیقه ای تبصره ای حاشیه ای بزنند، ظهور دارد که مفاد روایت پیغمبر یک مفاد عام است ولو اصل روایت پیغمبر در مقام بیان نباشند اینکه امام صادق عبارت پیغمبر را نقل کرده اند بدون اینکه هیچ تبصره و چیزی را نقل کرده باشند، ظهور نقل امام صادق در این است که این روایت عام هست و روایت های این اخوه أمّی و أخوات أمّی را هم شامل می شود. اینگونه ممکن است تقریب کنیم بگوییم که بنابر این این روایت نصوصیت دارد یا ظهور قوی دارد در اینکه اخوه و اخوات امی هم از دیه ارث می برند. بنابر این آن بحث های سابق ما دوباره زنده شود.

سؤال:

پاسخ: با حفظ همان فضا. فضای صدور در زمان امام صادق اگر این روایت وارد شده باشد این به این شکل است. ممکن است ما این استدلال را تام ندانیم به این بیان که در واقع کلام امام صادق دو جنبه دارد یک جنبه این است که پیغمبر این روایت را فرموده اند یک. دو مراد پیغمبر از این روایت یک مراد عام بوده است. این جنبه دوم و جنبه اول دو تا مفاد مستقل از هم هستند. و با همدیگر به هم ارتباطی ندارند بنابر این درست است این روایت از یک جهت تعارض دارد با روایت های مستفیضی که اخوه امی و اخوات امی را محروم از دیه قرار داده است. این روایت می گوید ظهور این روایت این است که پیغمبر اخوه و اخوات امی را هم مشمول ارث دیه دانسته اند. این دو جهت قابل جمع با هم دیگر نیستند و تعارض دارند و از این حیث باید حمل کنیم این مفاد کلام امام صادق را بر تقیه. این است که امام صادق علیه السلام هیچ توضیح نداده اند که مراد پیغمبر عام نبوده است با توجه به روایت دیگر این باید حمل بر تقیه شود. جمع عرفی بین این دو تا نیست محمول بر تقیه است این کلام.

سؤال:

پاسخ: دو تا چیز. یکی اینکه پیغمبر این حرف را زده اند و مرادشان هم عام بوده است. امام صادق این مطلب را کأنه با سکوتشان می خواهند افهام کنند که مراد پیغمبر در این روایت عام بوده است. این کلام امام صادق معارض هست با روایاتی که می گوید اخوه و اخوات امی ارث نمی برند. این معارضه را حلش به این است که با توجه به آن روایات، این مفاد را حمل بر تقیه کنیم.

نصوصیت این مفاد را پذیرفتیم این که امام صادق علیه السلام چرا سکوت کرده اند به خاطر تقیه.

بله دیگر به خاطر تقیه بوده است. تقیه است دیگر زمان امام صادق علیه السلام همه فقهای عامه بالاتفاق قائل بودند که اخوه اخوات امی ارث می برند اینکه امام صادق علیه السلام سکوت کرده اند به ملاحظه تقیه شسکوت کرده اند. در حالی که واقعا ارث نمی بردند ولی چون جمهور عامه جمهور که یعنی زمان امام صادق همه فقهای عامه قائل هستند که ارث می برند به جهت تقیه سکوت کرده اند و توضیح نداده اند که اخوه امی و اخوات امی از ارث محرومند. این جهتش به جهت تقیه است. ولی این باعث نمی شود که اصل اینکه این روایت از پیغمبر صادر شود زیر سؤآل برود. امام صادق علیه السلام فرموده اند که این روایت از پیغمبر صادر شده است. این معارضی هم ندارد. منهای آن جهات دیگری که عرض کردم. اگر این روایت را بتوانیم حمل کنیم که پیغمبر اصلا در مقام بیان خصوصیات نبوده اند. اصل ارث بردن مثلا کلام صاحب مفتاح الکرامه را گفتیم که این در مقام بیان این است که میراث است اما همه ورثه ارث می برند یا نمی برند این را نخواسته باشد پیغمبر بیان کند. یا ظهور اولیه اش در این جهت باشد همه ارث می برند ما به قرینه روایت های اظهر از این ظهور بخواهیم رفت ید کنیم. به نظر می رسد که مجرّد اینکه امام صادق علیه السلام این مطلب را توضیح نداده اند و تقیه کرده اند باعث نمی شود که حجّیّت صدوری روایت اسحاق بن عمار زیر سؤال رود. آن با هم دیگر منافات ندارد. بنابر این این وجه چهارم برای دفاع از عرایض سابق ما به نظر نا تمام می آید. باید همان سه وجه اول را چیز کنیم. مجرد اینکه این روایت از امام صادق علیه السلام وارد شده است و در زمان امام صادق علیه السلام این تعبیرات ظهور در عمومیت پیدا می کرده است این باعث نمی شود که ما نتوانیم روایت را جمع کنیم. این نکته خیلی اثر دارد در روایت هایی که در زمان یک امام صادق می شود به نقل از معصوم دیگر. فرض کنید یک روایتی از امام باقر صادر شده است به نقل از حضرت علی. در زمان حضرت علی ممکن بوده است اگر این تعبیر در زمان حضرت امیر صادر شده باشد ظهور در عمومیت نداشته باشد در مقام بیان نباشد. ولی در زمان امام صادق اگر ما ملاحظه کنیم آن کالنص می شود در اینکه مثلا عمومیت دارد. ما باید ملاحظه زمان آن امام اول را بکنیم. معصومی که اصل روایت در زمان او صادر شده است. حداکثر اینکه امام مثلا صادق علیه السلام توضیح نداده است آن حمل بر تقیه شود. توضیح ندادن امام صادق علیه السلام منافات با این ندارد که اصل آن روایت را ما

سؤال:

پاسخ: بله ما می گوییم توضیح ندادن را حمل بر تقیه می کنیم ولی این روایت وقتی حمل بر تقیه شد این جهتش هم از حجّیّت می افتد. جهتی که واقعا پیغمبر این را گفته است سر جای خودش باقی می ماند. اگر فرض کنید که این جهت که

نه این روایت دو تا جنبه دارد. یکی اینکه اولا پیغمبر این مطلب را فرموده ند. ثانیا مراد پیغمبر مراد عام بوده است. این جهت دوم اگر حمل بر تقیه شود جهت اول از حجیت نمی افتد.

سؤال:

پاسخ: نه ثمره دارد فرض کنید که حمل مطلق بر مقیّد باید بکنیم. بحث ما این است که اگر از پیغمبر صادر شده باشد فرض این است که می توانیم حمل مطلق بر مقیّد ظهورش انقدر قوی نیست که نشود بر مقید حمل شود. اگر از امام صادق صادر شده باشد نمی شود حمل مطلق بر مقید شود. ولی اگر از پیغمبر صادر شده باشد حمل مطلق بر مقیّد می شود کرد. عرض من این است که مجرّد اینکه ناقل این روایت امام صادق هست مانع حمل مطلق بر مقیّد نمی شود. مفاد جدیدش را حمل بر تقیه می کنیم. این مفاد که پیغمبر صلوات الله علیه، مرادشان از روایتی که فرموده اند یک مراد عام بوده است. این حمل بر تقیه می شود. یعنی از سکوت حضرت ما همچین برداشت عمومی

به خصوص اینجا حمل بر تقیه خیلی مشکل نیست. سکوت هست که امام علیه السلام سکوت کرده اند و توضیح نداده اند. این از آن حمل بر تقیه های خیلی سخت هم نیست. گاهی اوقات امام علیه السلام به جهت تقیه کلام خلاف واقع می گویند خب آن یک مقداری سخت تر است. یک موقعی به جهت تقیه توضیح نمی دهند و سکوت می کنند. این راحت تر است که ما می گوییم به طور متعارف این بود که تقریر امام علیه السلام دال بر این بود که نظر امام هم مطابق با همین نظر دارج هست سکوتی که آنجا برقرار باشد خب این خیلی راحت تر هست که بگوییم سکوت آن نه به جهت ابراز موافقت با مثبوت عنه است. به جهت تقیه بوده است.

سؤال:

پاسخ: یعنی دو تا چیز مختلف است. نه قریب نیست نه، عرض کنیم یعنی دو تا چیز مختلف است قریب نیست. عرض کنم خدمت شما این خیلی امر غریبی نیست از آن طرف امام صادق علیه السلام هر دو اش یک جهت است در واقع. ما می گوییم پیغمبر صلوات الله علیه در مقام بیان این حکم نبوده است. آن ممکن است خیلی خلاف ظاهر نباشد. می گوییم چون این مطلب خیلی وقت ها کلماتی که از پیغمبر صادر می شده است در مقام بیان اصل حکم بوده است. آن فرض این است که ما اگر ما بودیم و کلام پیغمبر به راحتی آن را حمل بر مقیّد می کردیم. آن فرض این است که مشکلی نیست. حالا صحبت سر این است که امام صادق علیه السلام چرا این مطلق را آورده اند بدون اینکه بیان کنند که مراد از مطلق مقید است. خب این را می گوییم که به جهت تقیه سکوت کرده است. اینجا فقط در مقام بیان اصل روایت بوده اند. خیلی مشکل آن چنانی ندارد. خب این تکمیل این قسمت از عرایض سابق. یک نکته ای هم الآن عرض کنم

سؤال:

پاسخ: به جهت تقیه ما از ظهور سکوت امام یعنی سکوت امام علیه السلام ظاهر در این است که می خواهند تقریر کنند. این سکوت را دلالت سکوت بر تقریر را ما به جهت روایات دیگر از آن رفع ید می کنیم.

سؤال:

پاسخ: بله همین است ولی ما از این ظهور رفع ید می کنیم. ما می گوییم اینکه امام صادق علیه السلام این روایت را نقل کرده اند ظهور دارد در اینکه پیغمبر عام اراده کرده است. ما از این ظهور رفع ید می کنیم می گوییم مراد تقیه بوده است. جهت سکوت تقریر نبوده است تقیه بوده است. عرض من این است که از این جهت از روایت رفع ید کردیم باعث نمی شود که از جهت دیگر روایت از حجیت بیفتد. روایت از این جهت که پیغمبر این کلام را فرموده است سر جای خودش باقی می ماند. این دو تا جهت مختلف است. تبعیض در، حالا آن بحثی که تبعیض در حجّیّت هست که آیا جهات مختلف روایت تبعیض در حجّیّت می شود جهاتی که به هم مربوط نیستند تبعیض در حجّیّت می شود. بعضی وقت ها ما قائل به تبعیض در حجیت نیستیم به جهت اینکه نکاتی که در روایت هست به هم مرتبط است. یک منشأ واحد دارند که باعث می شود نشود تبعیض در حجیت کرد. ولی این جهاتی که آیا از پیغمبر صادر شده است یا نشده است و آیا من چرا سکوت کرده ام توضیح نداده ام که کلام پیغمبر عام نیست. اینها دو جهت مختلف هستند. به هم ربطی ندارند. حجّیّت نداشتن ظهور سکوت امام در بیان اینکه روایت پیغمبر عمومیّت ندارد، منافات با این ندارد که حجّیّت نقل امام صادق علیه السلام نسبت به صدور اصل روایت از پیغمبر سر جای خودش باقی بماند. خب این هم این نکته. یک نکته کوچکی هم عرض بکنم سؤال می کردند که در اجماع مرکّب چرا وقتی اجماع مرکّب به اجماع بسیط بر نگردد کشف نمی شود کرد. یک نقطه مختصر یکی از نکاتی که در مورد کشف هست که ما هم این را قبول نداریم آن این است که این مطلب حتما معصوم گفته است که اینها قائل شده اند. یعنی اینکه همه افراد یک کلامی را می گویند این پیدا است که مطبوع، همه بر یک قولی اتفاق داشته باشند. این کاشف از این است که از تابع رسیده است متبوع اینها را گفته اند. این بیان در اجماع مرکّب نمی آید. چون فرض این است که دو گروه هستند و یک عده از آنها مخالف هستند. مخالف پس بنابر این این فی الجمله مخالفت با قول امام علیه السلام اینجا مسلّم است. حالا ممکن است هر دو گروه هم بنابر این یک نکته ای بوده است یک منشأ بوده است که افراد اشتباه می کردند. مثلا یک روایتی را اشتباه فهمیدند یک دلالت آیه ای را اشتباه برداشت کردند اگر ما وقتی که می فهمیم یک گروهی از متبوعین اشتباه کرده اند ممکن است گروه دیگرش هم اشتباه کرده باشند.

سؤال:

پاسخ: حالا به هر بیانی. بیان این است وقتی همه اتفاق دارند، اینکه هیچگونه اختلاف نظری بینشان نیست پیداست، اگر قرار بود مثلا به جهت برداشت از یک روایتی باشد آنها باید بینشان اختلاف می بود. بحث این است از اتفاق نظر کردن برداشت کرده اند. یعنی نکته اش این است که اینها اگر قرار باشد مثلا از یک روایتی برداشت کرده باشند از یک نکته عقلایی برداشت کرده باشند اینها باید معمولا در آنها اختلاف هست. اینکه می بینیم هیچ اختلاف نیست و همه یک مطلب گفته اند پیدا است که از آن رییس خود گرفته اند. خب این بیان در جایی که مختلف است نمی آید دیگر.

سؤال:

پاسخ: دلالت التزامی ندارد.

این بحث تمام. حالا یک نکته ای حالا بحث

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد